

خدمت به دیگران از سر چشمه ی کلیسا

اعمال رسولان ۶، ۱ تا ۷

در آن ایام که شمار شاگردان فزونی می یافت، یهودیان یونانی زبان از یهودیان عبرانی زبان گِله کردند که بیوه زنان ایشان از جیره روزانه غذا بی بهره می مانند². پس آن دوازده رسول، جماعت شاگردان را فرا خواندند و گفتند: «شایسته نیست که ما برای غذا دادن به مردم، از خدمت کلام خدا غافل مانیم³. پس ای برادران، از میان خود هفت تن نیک نام را که پر از روح و حکمت باشند برگزینید تا آنان را بر این کار بگماریم⁴ و ما خود را وقف دعا و خدمت کلام خواهیم کرد⁵. این سخن همگان را پسند آمد. پس استیفان را که مردی پر از ایمان و روح القدس بود، به اتفاق فیلیپس، پروخروس، نیکانور، تیمون، پرمیناس و نیکولائوس، که از یهودی شدگان اَنطاکیه بود، برگزیدند.



این مردان را نزد رسولان حاضر کردند و رسولان دعا کرده، بر ایشان دست گذاشتند.⁷ پس نشر کلام خدا ادامه یافت و شمار شاگردان در اورشلیم به سرعت فزونی گرفت و جمعی کثیر از کاهنان نیز مطیع ایمان شدند.

پنجره ی کلیسای لوقا ی ما، با تصویر مسیح متعال در مرکز آن، یکی از زیباترین پنجره های کلیسایی است که تا به حال دیده ام. همان طور که می توان دید، این تصویر زیبا از قطعات کوچک بی شماری تشکیل شده که هنرمند با زحمت فراوان آن ها را کنار هم چیده است. من کار او را این گونه تصور می کنم: ابتدا انبوهی از خرده شیشه ها و قطعات پراکنده روی میز پیش رویش قرار داشت. سپس او هر تکه را با تمرکز فراوان رو به نور می گرفت و با زحمت قطعات را یکی یکی به هم پیوند می زد. او همواره تصویر نهایی با مسیح در مرکز آن، را در ذهن داشت. احتمالاً برای دیگران همیشه روشن نبود که او دقیقاً چه می کند، یا اصلاً قرار است چه چیزی به تصویر کشیده شود. تنها زمانی که تمام پنجره زیر نور خورشید درخشید، برای همه روشن شد که موضوع اصلی چه بوده است: مسیح در مرکز.

کار کلیسا را می توان تا حدی با کار همین هنرمند مقایسه کرد. در کار کلیسای ما نیز قطعات بسیاری وجود دارد. برخی از آنها با امور روزمره سر و کار دارند، مانند تمیز کردن کلیسا، امور مالی، یا مرتب کردن کارت های اعضا. برخی کارها هستند که باید پنهان و نامرئی بمانند، مانند دعای خصوصی برای اعضای جماعت یا گفت و گوی اعتراف. و کارهای دیگری هست که برخی در مورد آن از خود می پرسند: آیا اصلاً فایده ای دارد؟ برای نمونه، ممکن است کسی بپرسد آیا واقعاً ارزشش را دارد که گفت و گوهای طولانی با این یا آن فرد داشته باشیم، وقتی او اصلاً به ایمان علاقه ای ندارد.

به نظر من، این پرسش ها از همان کلیسای نخستین وجود داشته اند. رسولان نیز، درست مانند هنرمند پنجره ی کلیسای ما، ابتدا در برابر توده های بزرگ از خرده شیشه قرار داشتند. نکته ی خوشایند این بود که افراد تازه ای می آمدند و به جمع می پیوستند. اما همزمان با آمدن تازه وارد ها، چالش هایی نیز پدید می آمدند. موانع و مشکلاتی بود که کار را دشوارتر می کرد. این خطر وجود داشت که به خاطر کشمکش با وظایف و چالش های گوناگون، دیگر نتوان تصویر کامل را دید. کلیسا در آن زمان

هنوز در آغاز راه خود بود. از همین رو، آنان نیز درست مانند آن هنرمند بر سر میز کار خود، ابتدا در برابر وظیفه‌ای بس بزرگ قرار داشتند که برای بیرونی‌ها هنوز روشن نبود به کجا خواهد انجامید.

هرچند این نخستین کلیسا بود، مشکلاتی که با آن دست و پنجه نرم می کردند، بسیار شبیه مشکلات کلیسای امروز ماست. آنان جماعتی چندفرهنگی بودند؛ هم یهودیان در میان‌شان بودند و هم یونانیان. از همین رو، مشکل زبانی و فرهنگی نیز وجود داشت. در آن دوران، هیچ کمک اجتماعی دولتی وجود نداشت. طبیعی بود که کلیسای نخستین مسیحی رفع نیازهای مردم را بر گردن خود می گرفت. اما در این میان، بیوه‌زنان یونانی‌زبان کاملاً نادیده گرفته شدند. آنان، چه عمداً و چه با سهل‌انگاری، کنار گذاشته شده بودند. واژه‌ی یونانی به کاررفته در این جا، (paratheōrein)، به معنای «به چشم نیاوردن» است. یعنی تصور کنید که آن هنرمند در برابر انبوهی از خرده‌شیشه نشسته بود و بخشی از تصویر را کاملاً نادیده گرفته یا از قلم انداخته بود. در نتیجه، تصویر کامل، دیگر جور در نمی‌آمد. و این تناقض، نه تنها بخش‌های جزئی، بلکه کل تصویر را تحت تأثیر قرار می داد. همین موضوع به کشمکش‌هایی در کلیسای نخستین انجامید، آن قدر شدید که حتی موعظه‌ی کلام خدا نیز مورد بی‌توجهی قرار گرفت. این کشمکش، توجه را از مهم‌ترین موضوع منحرف کرده بود.

واکنش کلیسای نخستین را بسیار جالب و برای ما، به عنوان کلیسایی امروزی، سودمند می‌دانم. زیرا در آن جا نخستین کاری که انجام می‌شد، تعیین و روشن کردن هدف بود: یعنی موعظه‌ی کلام خدا. کلیسای نخستین چنین تصمیم گرفت: «شایسته نیست که ما کلام خدا را رها کنیم و به خدمت سر سفره‌ها بپردازیم.» این هدف کلیسای نخستین را می‌توان به راستی با مسیح در مرکز پنجره‌ی کلیسای ما مقایسه کرد. موضوع، مسیح است که در مرکز قرار دارد. گناهکاران، به نام عیسی، به کلامی نیاز دارند که آنان را از گناه آزاد سازد. کسانی که ارتباطی با خدا ندارند، به خطاب و ندای خدا نیاز دارند. غمگینان به دلداری نیاز دارند، و گمراهان به هشدار. سهل‌انگاری خواهد بود اگر این وظیفه‌ی کلیسا را نادیده بگیریم، یا موعظه‌ی کلام را تنها وسیله‌ای برای هدفی بالاتر، یعنی کمک عملی که خدمت کلیسا است بدانیم. و متأسفانه دقیقاً در همین نقطه، جابه‌جایی و انحرافی را در کلیسای امروزی، این سو و آن سو، می‌بینم. مردم هدف اصلی کلیسا را در این می‌بینند که کاری نیکو انجام دهد. بدین ترتیب، کلیسا حداکثر تا آن جا تحمل می‌شود که در خدمت دیاکونی یا برای فقرا فعالیت کند. این جابه‌جایی درست خلاف چیزی است که رسولان در آن زمان تصمیم گرفتند. رسولان بر این نکته پای می‌فشردند: تنها زمانی که مرکز، یعنی مسیح، درست باشد، تابش آن می‌تواند در خدمت دیاکونی و محبت به انسان‌ها درست و راستین باشد. بدین سان، رسولان براساسی مهم‌ترین مشکل را شناختند: این که کلام خدا مورد بی‌توجهی قرار گرفته بود. مرکزیت مسیح دیگر به روشنی در کانون توجه نبود. از همین رو، رسولان معیارهایی روحانی به کار می‌گیرند تا مشکلی عملی را حل کنند. آنان بدین ترتیب، راهنمایی برای ما، به عنوان کلیسایی امروزی، فراهم می‌آورند تا ما نیز بتوانیم همین کار را انجام دهیم.

مشکل عملی که ما، به عنوان کلیسایی امروزی، با آن روبه‌رویم این است: از یک سو، شرارت‌های بی‌شمار این جهان قرار دارد که کلیسا در برابر آن‌ها پاسخگو است. از سوی دیگر، انسان‌های بسیار متفاوتی با نیازهای گوناگون‌شان در درون کلیسا قرار دارند. با این همه کار ناتمام، به سرعت ممکن است که تصویر کامل دیگر به چشم نیاید. رسولان در این جا نکته‌ی مهمی به ما، انسان‌های امروز، می‌آموزند: ما باید، همچون هنرمند سازنده‌ی یک پنجره‌ی کلیسا، بار دیگر مسیح را در نظر داشته باشیم. باید دوباره روشن شود که اصلاً موضوع چیست و نگاه به عیسی همین را به ما نشان می‌دهد. عیسی به ما نشان می‌دهد: ما انسان‌ها از خدا جدا هستیم، و بدون او نمی‌توانیم به سوی خدا برویم. این موضوع بدون استثنا همه‌ی ما را در بر می‌گیرد. اگر این جدایی میان خود و خدا را دیگر تشخیص ندهیم، عیسی را نیز دیگر به درستی نمی‌شناسیم و آنگاه ممکن است ناگهان

چیزهای دیگری در کلیسا جای او را بگیرند. اما خدا این جدایی بزرگ میان آسمان و زمین را از طریق عیسی از میان برداشته است. و همین آشتی میان انسان و خدا، تأثیری زنده و پویا بر زندگی ما در همین جا و همین اکنون دارد.

در همان لحظه‌ای که من مسیحی می‌شوم، با خدای زنده پیوند می‌خورم، و همزمان با همه‌ی مسیحیان سراسر جهان نیز مرتبط می‌شوم. من دیگر تنها نیستم، بلکه خدا با من است. و در همین زمین نیز تنها نیستم، بلکه با مسیحیان بسیار دیگری پیوند دارم که، درست مانند من، گناهکارند، اما به واسطه‌ی مسیح مقدس شمرده می‌شوند. از همین رو، در مسیح، من دیگر تنها برای خودم نیستم. من خودم را بخشی از این تصویر زیبا می‌بینم که به مسیح اشاره دارد و برای او و به خاطر او زندگی می‌کند. من نیز، درست مانند مسیح، پیش‌بند خدمت را بر می‌دارم و به سراغ هموعم می‌روم تا پاهایش را بشویم. من اکنون دیگر برای خودم نیستم، بلکه برای خدا و برای هموعانم هستم!

اکنون می‌توانیم با پرسش کاتکیسم بررسییم: این چگونه رخ می‌دهد؟ نخستین گام، اولویت‌بندی است. این بدان معناست که باید مهم‌ترین چیزها را پیش از چیزهای کم‌اهمیت‌تر قرار دهیم. مشکل این است که چشمان ما برای دیدن امر خدا آن‌قدر هم متمرکز نیست. همان‌طور که پولس می‌گفت، ما گویی از پس شیشه‌ای مه‌گرفته می‌بینیم. خدا را نمی‌توانیم ببینیم. اما دیدن مشکلی که امروز داریم، بسیار آسان‌تر است. و همین جاست که به سرعت بر سر جزئیات به جدال می‌افتیم. در کلیسا نمونه‌های بی‌شماری از همین جدال درباره‌ی موضوعات بی‌اهمیت وجود دارد، گویی سرنوشت کل کلیسا به همین چیزها بستگی دارد. در حالی که موضوع بسیار ساده است: موعظه‌ی کلام خدا، به‌طور طبیعی و بدیهی، به خدمت محبت‌آمیز به هموع نیز می‌انجامد. زیرا وقتی خدا از طریق کلام خود در ما عمل می‌کند، آنگاه محبت بتواند به هموع امری بدیهی می‌شود که دیگر نیازی به بحث درباره‌ی آن نیست.

در متن موعظه‌ی ما از کتاب اعمال رسولان، همین نگاه به خدا و به هموع، جماعت را آزاد می‌سازد. این نگاه، آنان را خلاق می‌کند و توانایی یافتن راه‌حل را به آنان می‌دهد. تنها رسولان نیستند که اجازه‌ی کار کردن دارند؛ دیگرانی نیز هستند که می‌توانند همکاران کار خدا باشند. جماعتی در پس‌زمینه وجود دارد. و ما نباید فقط با خدا پیوند داشته باشیم، بلکه باید با این انسان‌ها نیز در پیوند باشیم. از متن ما در کتاب اعمال رسولان، این تنوع گسترده‌ی کار خدا آشکار می‌شود. رسولان هفت خادم را برمی‌گزینند که همگی از جماعت یونانی‌زبان بودند، نه از جماعت یهودی. با این کار روشن می‌شود که آنان این مسیحیان تازه از فرهنگی دیگر را بسیار جدی گرفتند و آنان را با تمام حقوق و وظایف در جماعت پذیرفتند. آنان مشکل نادیده‌گرفته‌شدن یونانیان را با قاطعیت حل کردند. اما این خدمتگزاران تنها یاورانی عملی نبودند؛ خود آنان نیز در موعظه سهیم بودند. به همین دلیل، یکی از آنان، استیفان، جانش را در راه شهادت داد. از این می‌آموزیم که این کار قطعاً همیشه آسان نبوده است.

و با این همه، می‌خواهیم در این کار سهیم باشیم. می‌خواهیم سهیم باشیم، زیرا نگاهمان به عیسی دوخته شده است. ما تصویر نهایی را پیش چشم داریم. جایی که با مسیح، همچون جماعتی بزرگ، در وحدت و محبت گرد هم خواهیم آمد. اکنون ما همچون آن هنرمندیم که از همان آغاز، این تصویر از عیسی را در ذهن داشت. و در این میان، باید پیوسته نگاهی به آن الگو بیندازیم که خدا در کلام خود به ما داده است. حتی اگر گاه‌به‌گاه ناچار شویم در برابر توده‌ای از خرده‌شیشه بایستیم. و درست در همان لحظه‌ای که همه چیز چنین ناامیدکننده به نظر می‌رسد، تصویر مسیح در دل‌های ما نقش می‌بندد؛ مسیحی که نه تنها وظیفه‌ای به ما می‌بخشد، بلکه ما را برای انجام آن نیز توانا می‌سازد. خدا به ما تنها دیاکونی و رسالت را به عنوان نهادهایی مهم نمی‌بخشد. ما خود، از طریق تابش زنده‌ی مسیح، به تابشی زنده از خود مسیح بدل می‌شویم. بدین‌سان، ما نه تنها رسالت و دیاکونی داریم، بلکه خود، رسالت خدا به جهانیم. آمین.

